

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي خَلَّتْ بِفَتَايِكَ وَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزَيَارَتِكَ السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ وَ
عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَنفوز
فوزاً عظيماً.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ طَائِلِمٍ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنْ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعاً.

بحث در این اشکال بود که در موارد شبهات حکمیه که شما می‌خواهید به قاعده قبح
عقاب بلا بیان تمسک کنید برای اثبات برائت، چند امر دیگر وجود دارد که مانع جریان
قاعده قبح عقاب بلا بیان می‌شود. یکی قاعده وجوب دفع ضرر اخروی به معنای عقوبت،
ضرر محتمل اخروی به معنای عقوبت. دو؛ قاعده دفع ضرر دنیوی المحتمل، سه؛ قاعده
دفع ضرر مفسده محتمله اخرویه، چهار؛ قاعده دفع ضرر مفسده محتمله دنیویه، و پنجم
این که حس فرار عما یؤذی یا عما یحتمل أن یؤذی که در جبلت و فطرت هر انسانی وجود
دارد مع الغض از این که وجوبی در این جا؛ وجوب عقلی باشد یا نباشد، قبح عقلی باشد یا
نباشد. کاری به این‌ها ندارد، این نفس این چنینی است که صرف‌نظر از این وجوب و قبح
و امثال ذلک در این مواردی که ضرری مقطوع باشد بلکه محتمل باشد جبلتاً احتراز
می‌جوید، خودش را کنار می‌کشد بنابراین با وجوب این حالا شما بگویید قبح است عقاب
محتمل. این باعث نمی‌شود انسان امنیت احساس بکند، در جبلتش، در فطرتش این است
که نه، باید یک کاری بکنی که قطع پیدا بکنی عقابی نیست. این پنج تا امر پس مانع
می‌شود از تمسک به قاعده قبح عقاب بلا بیان، یا آن اصلاً جاری نیست یا اگر هم جاری
باشد مفید نیست که انسان آرامش پیدا بکند، آن آخری این جوری می‌شود دیگه، آرامش
پیدا نمی‌کند، مفید نیست این قاعده.

س: ...

ج: نه، فطرت است، جبلت است، طبع انسان است.

این پنج امری که گفته شد. هر یکی از پنج امر را باید مورد کلام قرار بدهیم و ببینیم که
آیا پاسخی داریم برای آن یا نه.

اما امر اول که احتمال عقوبت اخرویه باشد که عقل می‌گوید واجب است دفعش بکنی.
برای جواب از این قاعده وجوهی از جواب‌ها داده شده که جواب مسلمی که تقریباً

می‌توانیم بگوییم همه قریب به اتفاق این جواب را قبول دارند و جواب درستی هم هست این است که قاعده قبح عقاب بلایان اگر ما به آن ایمان آوردیم و حق الطاعه‌ای نشدیم یا توقف نکردیم، این قاعده به تعبیر بعضی مثل شیخ اعظم یا بعضی دیگر از بزرگان یا معروف در کلمات، وارد بر قاعده دفع ضرر محتمل اخروی است و بنابر تعبیر بعضی مثل محقق نائینی در فوائد الاصول، تعبیر حاکم را هم به کار بردند، این قاعده حاکم است بر آن. و به تعبیر صحیح باید گفت موارد این قاعده تخصصاً خارج است از قاعده دفع ضرر محتمل.

توضیح ذلک:

توضیح این است که این دو تا کبری که کبرای اول ما این است که عقاب بلایان قبیح است. این یک کبری است که عقل آن را پذیرفته، درک می‌کند یا حکم به آن می‌کند.

قاعده دومی که عقل آن را درک می‌کند وجوب دفع ضرر محتمل است. این هم یک قاعده است. روشن است که قاعده خودش موضوعش را مشخص نمی‌کند، نه آن قاعده موضوع خودش را مشخص می‌کند، نه این قاعده موضوع خودش را مشخص می‌کند. آن می‌گوید عقاب بلایان قبیح است اما حالا این جا بیانی هست، بیانی نیست، خود قاعده بیان نمی‌کند موضوعش محقق است یا محقق نیست. آن را ما باید از خارج، خارج از این قاعده بررسی کنیم ببینیم هست یا نیست. کما این که آن قاعده‌ای که می‌گوید دفع ضرر محتمل واجب است آن خودش متکفل این نیست که این جا ضرری هست، ضرری نیست. همه قضایا همین جور هستند، خودشان بما آنها متکفل این که موضوعش در خارج محقق است یا محقق نیست، نیست. وقتی که این دو تا قاعده را ما داریم، ما به این توجه می‌کنیم می‌بینیم که بالوجدان ما می‌بینیم بیانی بر آن تکلیف واقعی در موارد شبهات حکمیه نداریم. شک داریم دیگه، فرض ما این است که شک داریم، شک داریم یعنی بیانی نداریم دیگه، نمی‌دانیم هست، نیست. این بالوجدان محقق است. وقتی بالوجدان این صغری محقق بود قهراً الانطباق قهری، انطباق آن کبرای قبح عقاب بلایان چیست؟ قهری است. چون بالوجدان داریم می‌بینیم ما مثلاً این وجوب محتمل را علم به آن نداریم، بیان اصلی نسبت به آن نداریم، یا این حرمت محتمله را علم به آن نداریم، بیان اصلی برای آن نداریم. این را بالوجدان داریم درک می‌کنیم چون فرض بحث‌مان است دیگه، فقیه گشته هیچ دلیلی پیدا نکرده بر وجوب، می‌بیند وجداناً شک دارد. گشته هیچ دلیلی بر حرمت پیدا نکرده، می‌بیند وجداناً شک دارد، وقتی وجداناً می‌بیند شک دارد، صغری بالوجدان محرز است قهراً آن کبرای قبح عقاب بلایان چه می‌شود؟ می‌آید. وقتی کبرای قبح عقاب بلایان منطبق شد چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟ نتیجه می‌گیرد که قطعاً این جا استحقاق عقوبت نیست، قطعاً این جا عقاب نیست. چرا؟ چون دو تا قطع ضمیمه به هم شده، یک قطع سومی که نتیجه است تولید می‌کند. قطع به صغری دارد بالوجدان، این کبری را هم که فرض این است که ایمان به آن دارد، قطع به آن دارد، یقین به آن دارد، ضم این صغرای قطعی به آن کبرای قطعی یک نتیجه قطعی از آن استحصال می‌شود و آن این که قطعاً و بطاً در این مورد من عقابی ندارم.

س: ...

ج: بله دیگه بیان برای واقع ندارم. وقتی بیان بر واقع نداشتیم عقاب بر واقع هم قبیح است پس عذاب بر واقع هم قطعاً ندارم. این را نتیجه می‌گیرد دیگه. وقتی این نتیجه را گرفت، نتیجه این قیاس که صغرای آن قطعی بود و کبرای آن هم قطعی بود و یک نتیجه

قطعی گرفت این می‌شود که آن کبری دفع ضرر محتمل دیگه اصلاً موضوعی ندارد. دفع ضرر محتمل، این کبری بخواهد پیاده بشود باید احتمال الضرری وجود داشته باشد دیگه. خود کبری دفع ضرر محتمل که خودش برای خودش صغری درست نمی‌کند که، آن کبری وجوب دفع ضرر محتمل که خودش برای خودش صغری درست نمی‌کند، ما این صغری را باید از خارج به دست بیاوریم و این جا به خاطر آن امر وجدانی که فقیه گشت و دلیل پیدا نکرد و وجداناً شک در وجود چه کرد، بنابراین آن قیام چون مقدماتش یعنی صغرایش را بالوجدان به دست آورده و قهراً آن کبری بر این منطبق می‌شود قهراً، و یک نتیجه قطعی بر آن بار می‌شود که عقابی حتماً نیست پس بنابراین دیگه احتمال العقابی در نفس باقی نمی‌ماند. وقتی احتمال العقاب باقی نماند بنابراین اصلاً موضوعی برای آن کبری در خارج محقق نمی‌شود تا آن بخواهد منطبق بشود. پس بنابراین این است که آقایان می‌گویند این قاعده قبح عقاب بلایان این چیست؟ وارد است بر قاعده وجوب دفع ضرر محتمل. وارد است یعنی چی؟ یعنی به برکت این موضوع او به طور کلی منتفی می‌شود. این کبری به برکت این که صغرایش وجدانی است برای ما و هیچ شکلی در آن نداریم چون گشتیم و فقیه گشته و منطبق می‌شود به طور اتوماتیک این قطع در نفس ایجاد می‌شود که پس قطعاً عقابی نیست. وقتی قطعاً عقابی نبود پس آن قاعده وجوب دفع ضرر محتمل دیگه صغری ندارد تا بخواهد پیاده بشود. بنابراین این می‌شود وارد بر آن، یا این شئت قلت حاکم بر آن و این شئت قلت این با وجود این، تخصصاً این مورد از تحت آن قاعده خارج است که گفتیم این صحیح است اما دو تعبیر دیگر تعبیر مسامحی. چرا؟ تعبیر ورود، تعبیر مسامحی و نادرستی است، چرا؟ چون ورود عبارت است از این که یک امری تکویناً و حقیقتاً از تحت یک دلیلی خارج می‌شود به برکت تعبد شرع. اگر این تعبد شرع نبود این خروج تکوینی حاصل نمی‌شد، به واسطه تعبد شرع این خروج تکوینی و واقعی رخ می‌دهد. ما به الامتیاز ورود با تخصص در این نکته است که در هر دو؛ هم در تخصص، هم در ورود، خروج تکوینی و واقعی است. اما در تخصص علت این خروج تکوینی باز تکوین است، نه یک کاری که مولی کرده، اما در ورود این خروج تکوینی در اثر کاری است که مولی کرده اگر او نمی‌کرد این کار انجام نمی‌شد. مثلاً مثالش؛ اگر شما قطع پیدا کردید به وجوب، قاعده قبح عقاب بلایان موضوع در این مورد ندارد، چرا؟ چون شما علم دارید، علم صدر درصد دارید، خودتان علم پیدا کردید. حالا اگر مولی آمد شما علم پیدا نکردید، گفت خبر ثقه حجت است بعد از این که مولی گفت خبر ثقه حجت است و از آن طرف هم بیانی که در قاعده قبح عقاب بلایان است اعم از بیان وجدانی و بیان تعبدی است، چون آن جا بیان اعم از بیان وجدانی و تعبدی است، چون شارع گفت خبر ثقه حجت، بیان تعبدی دیگه وجداناً درست می‌شود. حالا اگر شارع نگوید الخبر الثقة حجت، این مصداق برای بیان درست می‌شود برای بیان؟ یا لایبانی واقعاً منتفی می‌شود؟ نه. این از بین رفتن بیان و لایبانی، یا تحقق بیان، بند به این است که شارع بگوید حجت است یا نه. اگر گفت خبر ثقه حجت است دیگه آن موردی که خبر ثقه بر وجوب قائم شده، بر حرمت قائم شد واقعاً، حقیقتاً، تکویناً از تحت قاعده قبح بلایان خارج می‌شود، حقیقتاً و تکویناً خارج می‌شود. اما این وابسته به این است که شارع این کار را بکند اما در موارد علم نه، شارع لازم نیست بگوید علم حجت است، آن حجیت تکوینی و ذاتی دارد.

س: ...

ج: نه، تعبد نیست، یک واقعیت نفس الامری است.

پس بنابراین، این تعبیر ورود تعبیر ناروا و نادرست طبق مبانی خود آقایان که فرمودند،

اصلاً عقل تعبد نمی‌کند که.

س: ...

ج: واقعیت را دارد تشخیص می‌دهد نه تعبد می‌کند.

س: عقل مولی هم این را درک می‌کند...

ج: تعبد نمی‌کند که، یک واقعیتی را دارد درک می‌کند، نه چیزی را جعل می‌کند.

س: ...

ج: نخورده، هر واسطه که اشکال ندارد، چند واسطه بخورد که آدم علم پیدا می‌کند، تعبدی در کار نیست. باید تعبد در کار باشد، جعل در کار باشد. اگر تعبد و جعل در کار بود و آن منشأ شد که خروج تکوینی بشود این می‌شود چی؟ این می‌شود ورود اما اگر نه، جعل و تعبد و این‌ها منشأ نشده، یک واقعیت نفس الامری و امور تکوینی باعث شده این می‌شود تخصص و این جا این چنین است. و اما حکومت هم نیست برای این که حکومت عبارت است از این که خروج واقعی نیست، به تعبد است. مثل این که می‌گوید العالم الفاسق لیس بعالم، با این لیس بعالم که واقعاً لیس بعالم نمی‌شود که. او دانش دارد، علم دارد. ولی می‌گوید الفاسق لیس بعالم، این خروج خروج چیست؟ بالحکومت است کما این که ورود هم ممکن است بالحکومه باشد، بگوید ولد العالم عالم، با ولد العالم عالم که ولد العالم عالم نمی‌شود درس نخوانده بشود عالم، این دخولش می‌شود دخول چی؟ دخول حکومتی و تعبدی، یعنی احکام آن را این جا بار بکن، به این لسان می‌آید بیان می‌کند، جعل الحکم به لسان جعل الموضوع است، یا نفی الحکم به لسان نفی موضوع می‌شود. بنابراین باید گفت در این موارد اگر کسی ایمان به قاعده قبح عقاب بلا بیان داشته باشد و این را قبول بکند دیگه این اشکال وارد نیست. چرا؟ برای خاطر این که این جا بدون دخالت شرع و بالتکوین چه می‌شود؟ این موضوع خارج است از قاعده وجوب دفع ضرر محتمل، چون همان جور که توضیح دادیم بالتکوین چرا؟ چون بعد گشت ادله ندید در نفس چه ایجاد می‌شود؟ در نفسش چه می‌بیند؟ می‌بیند بیانی نیست، شک است. این شک را که شارع جعل نکرده که بما اُتاهُ شارع، بله بما اُتاهُ خالق البته شک... هر موجودی در عالم حتی صفات نفسانی ما خالقش خدای متعال است، او ما منه الوجود است، هر چیزی موجود می‌شود او موجود می‌کند ولو این که مقدماتش را ما انجام بدهیم. مقدماتش را ما انجام دادیم، این باعث شد که در نفس ما این حالت شک خلق کرد خدای متعال.

س: استاد ببخشید .../ مبنایی می‌شود دیگه؟

ج: هیچ مبنایی نیست.

س: ... مخصوصاً طبق ما حکم به العقل، حکم به الشرع.

ج: کار به آن‌ها اصلاً نداریم این جا، از باب ما حکم به العقل حکم الشرع نیست، ما قواعد عقلی را داریم حساب می‌کنیم.

س: ... احتمال ضرر هست، عقل است که می‌آید که وسط...

ج: بالوجدان نیست.

س: بالاخره شک است دیگه.

ج: شک نداریم در عقاب بعد از این که آن محقق شد.

س: پس آن واسطه شده.

ج: کی واسطه شده، حکم عقل بوده نه حکم شرع. شما حکم عقلتان است نه حکم شرع، یک واقعیت نفس الامری است که عقل درک می‌کند که عقاب بلا بیان چیست؟ قبیح است. یا حکم می‌کند به این که عقاب بلا بیان قبیح است. این کاری به شرع ندارد که. شارع هم چون عاقل است این امر را درک می‌کند یا این حکم را بما اُتاه عاقل می‌کند. مثل زید و عمرو و بکر و خالد که حکم می‌کنند، حکم این ربطی به آن ندارد، او مستقلاً این حکم را می‌کند، این درک را دارد، آن هم مستقلاً این حکم را می‌کند و درک را دارد، امام صادق سلام الله علیه هم همین جور، ائمه دیگر هم همین جور، معصومین دیگر هم همین جور، تمام انبیاء همین جور، خدای متعال هم همین جور.

س: ...

ج: چه جور احتمال ضرر می‌دهید؟ وجداناً وقتی شما گشتید به عنوان یک فقیه، گشتید و دلیل پیدا نکردید...

س: دلیل بر واقع پیدا نکردیم...

ج: بر ظاهر هم پیدا نکردید، نه بر واقع دلیل پیدا کردید، نه بر ظاهر دلیل پیدا کردید، فرض این است دیگه، دلیل بر هیچی پیدا نکردید، نه بر این که این امر واجب است دلیل پیدا کردید، نه بر این که در شبهات وجوبیه يجب الاحتیاط دلیل پیدا کردید، نه بر این که این حرام است واقعاً دلیل پیدا کردید، نه بر این که در شبهات تحریمیه يجب الاحتیاط دلیل پیدا کردید، هیچ دلیل پیدا نکردید، بر هیچ یک از این‌ها فقیه دلیل پیدا نکرد این فقیهی که ایمان آورده است که به این که هر جایی دلیل نباشد عقاب بلا بیان است و قبیح است پس بنابراین بعد از این که این صغری وجدانی است، آن کبری هم مسلّم عند العقل او هست چه می‌شود؟ دیگه احتمال عقاب نمی‌دهد، ... اگر بخواهد در عین که این جوری است بگوید نه شاید احتمال عقاب باشد، این یا باید اختلال حواس داشته باشد و الا احتمال عقاب چه طور می‌شود داد؟ پس قطع دارد به این که احتمال عقابی نیست.

س: در موضع شک همان مرحله موضع شک شما قاعده قبح عقاب بلا بیان را مقدم می‌فرمایید بر قاعده دفع ضرر...

ج: ما مقدم نمی‌کنیم.

س: الان موضع شک که هست موضوع ما دفع ضرر محتمل هست یا نیست؟

ج: نیست.

س: هنوز آن نیامده است.

ج: هنوز ندارد که، هنوزی نیست که آن حالا صبر بکند تا آن بیاید.

س: چرا آن را مقدم نمی‌فرمایید؟

ج: توضیح که دادم برای همین بود، برای این بود که موضوع این را بالوجدان احراز کردیم، یعنی بعد از این که گشتیم فقیه دید که چی؟ بیانی نیست، بالفعل دارد می‌بیند نیست، دیگه خودش را نمی‌تواند به نادانی بزند، می‌بیند نیست. گشت دید نیست، دلیل واصل نیست، بیان نیست، آن جا چون بیان واصل می‌گوییم نه این که در واقع صادر شده باشد، قاعده قبح عقاب بلایان می‌گوید بلایان واصل الیکم. آن این است، بالضروره دارد می‌بیند نیست دیگه، چشم‌بندی که نیست، دارد می‌بیند نیست. این است که مرحوم امام قدس سره در تهذیب الاصول این را توضیح دادند به همین بیانی که می‌گوییم برای این که بهتر جا بیفتد، می‌فرمایند شما نسبت به صغری این دلیل که شکلی نداری که، شک داری؟ رفتی گشتی، فحص کردی، همه این کارها را کردی دیدی نیست، حالا نیست، حالا که نیست دیگه انطباق آن کبری بر این جا چیست؟ دیگه قهری است. و با این انطباق این قطع در نفس شما حاصل می‌شود. اما این که آن جا آیا ضرر هست یا ضرر نیست، این را که وجدان نداری، احتمال می‌دهی شاید ضرر باشد، شاید ضرر نباشد لولا این، اما بعد از این گشتن دیگه برای شما حالت انتظاریه‌ای باقی نمی‌ماند. مثل این که دو تا دلیل داریم؛ اکرم العالم و اهن الجاهل. اگر دیدی این آدم عالم است علم وجدانی داری که عالم است دیگه، پس اکرم العالم بر او منطبق است و بالضروره از اهن الجاهل چیست؟ خارج است. شما بگو چرا این را بر آن مقدم داشتی؟ برای این مقدم داشتیم که این صغری وجدانی بود، یقین پیدا کردم، می‌دانم این عالم است پس این کبری منطبق است و چون می‌دانم عالم است پس تخصصاً واقعاً تکویناً از تحت اهن الجاهل خارج است.

س: حاج آقا شما دو تا کبری بیان کردید، موضوع هر دو الان هست چرا آن کبری را مقدم بر این کبری کردید... الان کبری قبح عقاب بلایان را چرا بر کبرای دفع ضرر مقدر مقدم می‌کنید؟

ج: مقدم نمی‌کنیم. ما باید برویم فحص بکنیم یا نباید فحص کنیم؟ قبل الفحص درست است؛ احتمال عقاب می‌دهیم، فلذا در شبهات حکمیه قبل الفحص می‌گوییم چی؟ می‌گوییم احتمال عقاب وجود دارد چون چیزی وجود ندارد که آن را از بین ببرد. فحص نکردیم، به یقین نرسیدیم، هنوز صغرای عدم بیان الواصل را احراز نکردیم، اما این جا خصوصیت این این جا این است که بعد از این که فحص کردیم این فحص ما یک حالت جدیدی ایجاد می‌کند و آن حالت جدید این است که با فحص ما و این که یقین داریم دیگه بیان واصلی نیست پس قاعده قبح عقاب بلایان واصل منطبق است دیگه، می‌توانیم بگوییم با این که هست منطبق نشو؟ خواهش می‌کنم نیا؟ آن دارد می‌گوید هر جا بیان واصلی نبود عقاب قبیح است، پس فقیه بعد از این که فحص کرد، تفحص کرد و این‌ها بالوجدان دارد می‌بیند که بیان واصلی در کار نیست، لا علی الحكم الواقعی و لا علی الحكم الظاهری در آن جا، نیست. حالا که نیست پس بالضروره آن قاعده قبح عقاب بلایان چه می‌شود؟ تطبیق می‌شود. وقتی قاعده قبح عقاب بلایان تطبیق شد یقین پیدا می‌کنی که خدای متعال که فاعل قبیح نخواهد بود، پس خدای متعال عقاب نخواهد داشت، پس حالا که خدای متعال عقاب نخواهد داشت فکیف احتمال عقاب می‌دهی تا قاعده وجوب دفع ضرر محتمل بخواد پیاده بشود؟

س: ...

ج: من نمی‌دانم نفس شما چه جوری است که احتمال می‌دهد. این نفس چه نفسی است که دارد احتمال می‌دهد. می‌گویم شما فقیه، کتاباً و سنتاً و عقلاً و اجماعاً و سیرتاً و هرچه دلیل می‌دانید برای فقه، همه این‌ها را فحص کردید دیدید آئی دلیل بر این وجوب وجود ندارد، آیا این جا بیان واصل بر وجوب هست؟ نیست، پس وجدان کردید که نیست. آن کبری می‌گفت چی؟ می‌گفت هر جا بیان واصل نباشد عقاب قبیح است، پس قهراً منطبق می‌شود، قهراً که منطبق شد نتیجه این صغری و کبری این است که در نفس شما این است که این جا عقاب نخواهد بود. تا گفتید این جا عقاب نخواهد بود چه می‌شود؟ قاعده دفع ضرر محتمل دیگر موضوع ندارد پس آن پیاده نمی‌شود. ولی عکسش را نمی‌توانید انجام بدهید. آن می‌گوید عقاب محتمل... می‌گوید هر جا عقاب احتمالی، قبل الفحص من این احتمال را می‌دادم، بعد الفحص دیگه احتمالش را نمی‌دهم. بنابراین این قاعده موضوع پیدا می‌کند و آن را از بین می‌برد اما آن قاعده جوری نیست که موضوع بتواند الی الآخر در آن باشد، آن قاعده وجوب دفع ضرر محتمل آن خودش که موضوع نمی‌سازد، باید از خارج موضوع درست بشود، خود هیچ کدام از این دو تا قاعده‌ها موضوع برای خودشان نمی‌گویند در خارج موجود است.

س: ...

ج: ما پنج تا امر گفتیم، اولی چیست؟

س: احتمال عقوبت.

ج: عقوبت اخروی.

س: شما با احتمال عقوبت اخروی می‌خواهید دفع ضرر را...

ج: این ضرر را داریم بحث می‌کنیم.

س: ...

ج: وای. این ضرر را، مگر ما پنج تا نکردیم گفتیم ما تفکیک می‌کنیم می‌گوییم پنج قاعده داریم، حالا فعلاً قاعده اولی را داریم بحث می‌کنیم که وجوب دفع عقوبت اخرویه محتمله، این را داریم بحث می‌کنیم. این را داریم می‌گوییم چیست؟ پس بنابراین این قاعده چون آن... باز مقدمه را توجه بفرمایید؛ گفتیم خود قاعده‌ها برای ما روشن نمی‌کنند موضوع در خارج هست یا نیست، کما این که هیچ قضیه‌ای موضوع خودش را روشن نمی‌کند که هست یا نیست. الماء مطهّر، حالا الماء مطهّر که یک قضیه است به ما می‌گویند آب در خارج هست؟ این که نمی‌گوید. می‌خواهیم ببینیم آب در خارج هست یا نیست که مطهّر بر آن بار می‌شود یا نه باید روی آن بحث بکنیم. خود قضایا نمی‌گویند موضوع هست یا نیست. پس این کبرای وجوب دفع ضرر محتمل، خود کبری نمی‌گوید این جا ضرر هست یا ضرر نیست، بلکه به نحو قضیه شرطیه می‌گوید اگر یک جایی ضرر محتملی بود واجب است دفعش کنی، اما قضیه شرطیه نمی‌گوید شرط من حالا هست یا نیست. آن قاعده قبح عقاب بلا بیان هم می‌گوید هر جا بیان واصلی نبود عقاب قبیح است، اما حالا هست یا نیست؟ من نمی‌دانم خودت باید فحص بکنی. قبل از این که ما فحص کرده باشیم این جا احتمال می‌دهیم بیان واصل باشد، پس نه به آن می‌توانیم تمسک کنیم، به آن قاعده قبح عقاب بلا بیان نمی‌توانیم تمسک بکنیم چون موضوعش را نمی‌دانیم هست یا نه. به قاعده دفع وجوب ضرر محتمل می‌توانیم تمسک کنیم چون وجوبش هست، احتمال ضرر هست.

این برای قبل الفحص است، آمدم فحص کردیم، آمدم فحص کردیم عکس می‌شود. دیگه می‌دانیم موضوع این هست چون بالوجدان رفتیم دیدیم بیان واصل نیست، پس بیان واصل نبود عقابش قبیح است پس یقین می‌کنیم عقاب نیست، عکس می‌شود پس آن موضوع ندارد. پس قبل الفحص و بعد الفحص فرق‌شان این است؛ قبل الفحص، قاعده وجوب دفع ضرر محتمل موضوع دارد، بعد الفحص این موضوع دارد یعنی قبیح عقاب بلا بیان موضوع دارد آن موضوع ندارد.

س: ...

ج: نمی‌تواند بیان بشود چون باید با صغری منطبق بشود تا بیان بشود، کبری که خودش بیان نیست، کبری وقتی که به صغرای منطبق شد و نتیجه از آن استخراج شد...

س: ...

ج: احتمال دیگه نمی‌دهم آقای عزیز، بعد از این که گشتم چه احتمالی می‌دهم؟

س: ...

ج: رفتم گشتم نبود.

س: ...

ج: این نمی‌سازد، چون آن معلق است بر این که احتمال بیان واصل بدهی، من یقین دارم بیان اصلی نیست.

س: ...

ج: چه جور از بین می‌برد، آخر من که رفتم گشتم، یعنی احتمال می‌دهم در کتاب و سنت و این‌ها باشد؟

س: یک بیان عقلی است.

ج: نمی‌تواند، این بیان عقلی در جایی است که... خلاف وجدان که نمی‌توانم. آن بیان عقلی در جایی است که... همراهش این نکته را باید توجه کنید. بیان عقلی کبرایش عقلی است، اما این کبری باید در یک صغرای وجدانی محرز تطبیق بشود.

س: ...

ج: این که قبل الفحص بود، بعد الفحص عوض شد. قبل الفحص من احتمال می‌دادم این آقا جاهل باشد، احتمال می‌دادم عالم باشد حالا رفتم فحص کردم معلوم شد عالم لیس بجاهل. دیگه بگویم که چی؟ دیگه به کبرای اهن الجاهل می‌توانم تمسک کنم؟ نه، قبل الفحص درست است من احتمال می‌دهم که این جا بیانی باشد، احتمال می‌دهم عقابی باشد، ولی بعد الفحص که احتمالش را نمی‌دهم که، فلذا است این مسأله محققین... نه ادعاء علم اصول، که بگویم آن‌ها فقط گفتند، نه معمول اصولیین الا من شد منهم که آن‌ها جزو ادعاء اصول نیستند، جزو محققین درجه اول اصول هم نیستند، این‌ها همین جواب را دادند گفتند این جوری است این جا، این جواب اولی است که این جا وجود دارد

و این جواب درست است.

هنا... من فهرست را می‌خواهم عرض کنم. چهار جواب دیگه یا چند جواب دیگه حالا وجود دارد که این‌ها هم قابل بحث هست اما نمی‌دانم، من تردد دارم در این که وارد این بحث‌ها هم بشویم یا نشویم، چون جواب قانع کننده تمام داریم. جواب دومی که وجود دارد که شیخ در رسائل فرموده و چون شیخ حالا فرموده ممکن است خوب باشد بیان کنیم که ایشان فرموده این قاعده وجوب دفع ضرر محتمل بیان بر آن تکلیف واقعی نیست بلکه خودش یک حکم ظاهری مجعول ربطی به آن ندارد، عقابی هم اگر باشد به خودش است نه به واقع. این باز کردن می‌خواهد، توضیح می‌خواهد. این یک بیانی است که شیخ در رسائل فرموده.

بیان سوم که با بیان اول می‌شود بیان سوم، جواب سوم این است که این بیانیت قاعده وجوب دفع ضرر محتمل نسبت به آن واقع و رفع این موضوع آن راه، دوری، مستلزم دور است پس این نمی‌تواند موضوع آن را برطرف بکند، اگر بخواهد این موضوع را برطرف بکند دور لازم می‌آید. این هم یک بیان. این بیان هم در کلمات مختلف هست، آقای آخوند در حاشیه، آقای خویی در ثنایای اباحت‌شان در مصباح الاصول و آقای اصفهانی در نه‌ایة الدرایة. این هم یک بیان.

بیان سوم که مخصوص آقای نائینی قدس سره هست، بیان سوم که از شیخ ممکن است استفاده کنیم از نائینی هم استفاده بکنیم این است که آقا قاعده وجوب دفع ضرر محتمل وجداناً می‌بینیم موضوع قاعده قبح عقاب بلایان را از بین نمی‌برد، این قاعده وجداناً موضوع را از بین نمی‌برد. چرا؟ برای این که با این قاعده حتی ما شک در تکلیف واقعی داریم پس این چه بیانی است بر آن. ما شک‌مان را که داریم.

و جواب آخر این است که آقای اصفهانی فرموده، فرموده این قاعده وجوب دفع ضرر محتمل لا اساس لها، عبارت‌شان این است، فرموده: «إنَّ قاعدة دفع الضرر ليست عقلية و لا عقلانية بوجه من الوجوه» که این بیان این که چرا ایشان این مطلب را فرموده که بوجه من الوجوه این لا عقلی و لاعقلایی، طولانی است. این‌ها خودش مطالب مهمی است یعنی خود این حرف‌ها و این که چشم و گوش آدم را باز می‌کند در اصول، این‌ها مهم است اما از نظر مقام ما احتیاج به این حرف‌ها نداریم برای این که ما می‌گوییم همه چیزها را قبول می‌کنیم، به آن بیانی که گفتیم قاعده وجوب دفع ضرر محتمل چه می‌شود؟ تخصصاً مورد را خارج می‌کند، قاعده قبح عقاب بلایان تخصصاً مورد را خارج می‌کند از آن قاعده وجوب دفع ضرر محتمل ولو سلمناها، اگرچه قبولش کنیم. این جوری هست. حالا برای این که آن‌ها هم یک... امام رضوان الله علیه وقتی تفسیر می‌فرمودند، فرمودند که باید یک حرف‌هایی به گوش‌ها بخورد، حالا به اندازه‌ای که به گوش‌ها بخورد که بدانند یک واقعیاتی در این جا هست به این اندازه متعرض می‌شویم برای یک روز، ولی اگر آقایان بگذارند البته.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.